

Research Paper

From Moral Aspects of Narrative to the Concept of "Narrative Ethics"

Abulfazl Tavakoli Shandiz ^{*1}¹ Doctoral student of moral philosophy, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom

10.22080/lpr.2023.25407.1005

Received:

May 6, 2023

Accepted:

July 19, 2023

Available online:

October 18, 2023

Keywords:

Narrative, Self-understanding, Narrative identity, Moral imagination, Normative ethics, Narrative ethics.

Abstract

The present research tries to explain the transition from the moral aspects of narrative, as one of the concepts of literary theory, to the design of the concept of "narrative ethics" based on such aspects. The most important of these aspects are the relationships between "narrative and understanding", "narrative as the foundation of identity", "narrative and other", "narrative and imagination", and finally, "narrative, virtue, and practical wisdom". In order to explain this issue in the fields of literature and philosophy, after briefly introducing the concept and theories of narrative, new approaches that focus on the function of narrative in the field of understanding are mentioned. Then, using the analysis and inference methods, it is revealed that the relationship between narrative, understanding, and self-understanding enables the narration to play a role in the foundation of ethics; since the understanding of oneself in philosophical hermeneutics is connected with existence, human identity takes on a narrative nature, and from this, "narrative identity" emerges. Therefore, the self does not exist except in the light of "other" and the concept of "other" inevitably makes it possible to propose ethics and as a result, to play the role of narration in ethics. On the other hand, narrative is very important both because of its importance for the principle of the golden rule and as a vehicle for moral imagination. Finally, because of their richness, narrative and story provide a basis for acquiring virtues and acting according to practical wisdom. The result is that narrative can play a fundamental role in the field of ethics. In conclusion, the concept of "narrative ethics" can be mentioned as a form of normative ethics and its three types.

*Corresponding Author: Abulfazl Tavakoli Shandiz
Address: Doctoral student of moral philosophy,
Faculty of Theology and Islamic Studies, University
of Qom

Email: abtavakolishandiz@gmail.com

علمی

از وجوه اخلاقی روایت تا طرح «اخلاق روایت»

ابوالفضل توکلی شاندیز^{*۱}

^۱ دانش‌آموخته‌ی دکتری فلسفه‌ی اخلاق، دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم

doi 10.22080/lpr.2023.25407.1005

چکیده

مقاله‌ی حاضر می‌کوشد سیر گذار از وجوه اخلاقی روایت را - به‌عنوان یکی از مفاهیم نظریه‌ی ادبی - تا طرح مفهوم «اخلاق روایت» بر اساس چنان وجوهی شرح دهد. مهم‌ترین این وجوه عبارت‌اند از: نسبت «روایت و فهم»، «روایت به‌مثابه‌ی بنیان هویت»، «روایت و دیگری»، «روایت و تخیل» و در نهایت «روایت، فضیلت و حکمت عملی». به‌منظور تبیین این موضوع هم در زمینه‌ی ادبیات و هم فلسفه، پس از معرفی اجمالی مفهوم و نظریه‌های روایت معاصر از رویکردهای تازه‌ای یاد می‌شود که بر کارکرد روایت در زمینه‌ی فهم متمرکز شده‌اند. سپس با استفاده از روش تحلیل و استنتاج نشان داده می‌شود نسبت روایت با فهم و فهم از خویشتن موجب می‌شود روایت بتواند نقشی را در بنیان اخلاق نیز ایفا کند. چراکه فهم از خویشتن در هرمنوتیک فلسفی با وجود پیوند می‌یابد، هویت آدمی وجهی روایی به خود می‌گیرد و از این میان «هویت روایی» سر بر می‌کشد. در نتیجه خویشتن جز در پرتوی «دیگری» تقوم نمی‌یابد و طرح مفهوم «دیگری» لاجرم امکان طرح اخلاق و در نتیجه ایفای نقش روایت را در اخلاق ممکن می‌سازد. از طرف دیگر روایت هم به خاطر اهمیتش برای اصل قاعده‌ی زرین و هم به‌مثابه‌ی محمل تخیل اخلاقی، اهمیت بسیاری دارد. در نهایت روایت و داستان به‌دلیل غنای خود زمینه‌ای را برای کسب فضایل و اقدام مطابق با حکمت عملی فراهم می‌کنند؛ نتیجه اینکه روایت می‌تواند نقشی اساسی در حوزه‌ی اخلاق ایفا کند. در نهایت می‌توان از مفهوم «اخلاق روایت» به‌عنوان شکلی از اخلاق هنجاری و سه دسته تقریر آن سخن گفت.

تاریخ دریافت:

۱۶ رادیهشت ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش:

۲۸ تیر ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۲۶ مهر ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

روایت، فهم از خویشتن، هویت روایی، تخیل اخلاقی، اخلاق هنجاری، اخلاق روایت.

* نویسنده مسئول: ابوالفضل توکلی شاندیز

آدرس: دانش‌آموخته‌ی دکتری فلسفه‌ی اخلاق، دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم

ایمیل: abtavakolishandiz@gmail.com

۱ مقدمه

ادبیات و فلسفه دو حوزه‌ی کاملاً منفک از یکدیگر نیستند و می‌توان مدعی شد که این دو پدیده درهم‌تنیده‌اند (نک: اسکیلز، ۱۳۹۷: ۸). نسبت میان این دو حوزه را می‌توان در چند محور مورد بررسی قرار داد. یکی از نخستین کوشش‌ها در قرن بیستم برای بررسی نسبت میان این دو را آرتور دانتوا، فیلسوف و منتقد هنری معاصر انجام داده است. وی اعتقاد دارد نسبت میان این دو حوزه را می‌توان در سه محور تدقیق کرد: (۱) «فلسفه همچون ادبیات» که در آن بلاغت^۲ فلسفه مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ (۲) «فلسفه در ادبیات» که جستجو برای یافتن مصداق‌های طرح و بررسی مسائل و نظریه‌های فلسفی در متون ادبی است؛ و (۳) «فلسفه ادبیات» که به ماهیت ادبیات، ادبیت و مانند این‌ها می‌پردازد (Danto, 1984: 5). البته این سومی به نظریه‌ی ادبی نزدیک است و هم‌پوشانی‌های زیادی با آن دارد، چرا که نظریه‌ی ادبی را نیز «مطالعه‌ی نظام‌مند ذات ادبیات و شیوه‌های تحلیل ادبیات» دانسته‌اند (Culler, 2000: 1).

نوشتار حاضر به محور دوم تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ی مذکور یعنی فلسفه در ادبیات تعلق دارد. ناگفته پیداست که این تقسیم‌بندی‌ها بسیار کلی و گسترده هستند و به‌منظور انجام پژوهش دقیق لازم است دامنه‌ی بحث را محدودتر کرد. لذا باید موضوع مشخصی را از هر دو حوزه یعنی هم ادبیات و هم فلسفه در نظر گرفت و به تدقیق آن پرداخت. به توضیحی که در ادامه می‌آید روایت و تضمینات اخلاقی آن موضوع مناسبی برای این منظور است.

یکی از موضوعات جالب توجه در زمینه‌ی نسبت ادبیات با زندگی آدمی، توجه به اهمیت اخلاقی ادبیات و نقشی است که ادبیات می‌تواند در زمینه‌ی

اخلاق ایفا کند. به عبارت دیگر پرداختن به این پرسش که اساساً نسبت ادبیات و به‌طور کلی هنر با اخلاق چیست؟ آیا ادبیات رسالت ترویج اخلاق را در جامعه بر دوش دارد یا چنان‌که جنبش «هنر برای هنر» مدعی است، نباید تعهدی برای آن قائل شد. به همین ترتیب اگر از مباحث ادبیات به روایت توجه کنیم، آنگاه می‌توان پرسش‌هایی از این دست را طرح کرد که نسبت اخلاق و روایت چیست؟ آیا روایت را می‌توان یاری‌رسان اخلاق دانست و اگر آری، چگونه و از کدام وجه؟

از طرف دیگر، تفکر در چیستی «استدلال»، «معرفت»، «هستی»، «امور اخلاقی» و «زیبایی» پنج دسته مسائل اساسی فلسفه را تشکیل می‌دهند و موضوع پنج رشته‌ی اصلی فلسفه یعنی منطق^۳، معرفت‌شناسی^۴، مابعدالطبیعه^۵، اخلاق‌شناسی^۶ و زیبایی‌شناسی^۷ هستند (هالینگ دیل، ۱۳۸۴: ۲۵). به این ترتیب اخلاق‌شناسی یا فلسفه‌ی اخلاق جزو شاخه‌های اصلی فلسفه محسوب می‌شود.

با توجه به این مقدمات، این نوشتار می‌کوشد وجوه اخلاقی روایت را برشمرد و سیر گذار از این وجوه را به طرح مفهوم «اخلاق روایت»^۸ بکاود. به این معنا که اگرچه برشمردن وجوه اخلاقی روایت می‌تواند اهمیت آن را در زمینه‌ی اخلاق نشان دهد، اما چنین نقشی فرعی و محدود خواهد بود مگر اینکه بتوان نشان داد روایت نه تنها به کمک اخلاق می‌آید بلکه قادر است در تأسیس معیارها و هنجارهای اخلاقی یا در واقع «باید» و «نباید»های اخلاقی نیز نقش ایفا کند یا دست‌کم مکمل چنان اصولی تلقی شود.

در ادامه‌ی این نوشتار یعنی در بخش ۲، نخست چیستی روایت و نظریه‌های روایت به اجمال معرفی می‌گردد و در این میان به نظریه‌های تازه‌تر در این زمینه اشاره می‌شود که به جای تعریف روایت،

5. metaphysics

6. ethics

7. aesthetics

8. Narrative ethics

1. Arthur Danto

2. rhetoric

3. logic

4. epistemology

تسامح آن‌ها را روایت می‌شماریم تا پیوستگی بحث حفظ گردد.

کوشش‌های صورت گرفته در قرن بیستم در زمینه‌ی فهم روایت به پدید آمدن دانشی به نام روایت‌شناسی منجر شد. نخستین بار تزوتان تودوروف^۱ بود که در سال ۱۹۶۹ در کتاب *دستور زبان د کامرون*^۲ اصطلاح فرانسوی *narratologie* (روایت‌شناسی) را برسیاق زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و غیره برای اشاره به «مطالعه‌ی روایت» ابداع کرد (Herman, Jahn and Ryan, 2005: 571). بنا به تعریفی کلی، روایت‌شناسی عبارت از: «مجموعه نظریات روایت، متون، تصاویر و رویدادهای روایی و برساخته‌های فرهنگی است؛ نظریه‌ی مذکور به درک، تحلیل و ارزیابی روایت‌ها یاری می‌رساند» (Bal, 2009: 16).

دسته‌بندی نظریه‌های مربوط به روایت دست‌کم به دو صورت امکان‌پذیر است. یکی در پیش گرفتن رویکردی تاریخی و دیگری رویکرد ماهیتی. در رویکرد تاریخی، روایت در گذر زمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. دسته‌بندی مکاریک^۳ نمونه‌ی خوبی از این رویکرد است. بر طبق این دسته‌بندی می‌توان سه دوره‌ی متفاوت را برای روایت‌شناسی برشمرد: (۱) دوره‌ی پیش‌ساختارگرا^۴ با عنایت به اندیشه‌های افلاطون و ارسطو در خصوص بازنمایی و نقل و همچنین مکتب فرمالیسم روسی^۵؛ (۲) دوره‌ی ساختارگرا^۶ که در پی یافتن ساختار مشترک متون است؛ زیرا ساختارگرایان می‌کوشند «دستور زبان» روایت را پیدا کنند و بر این باورند که شکل نهایی روساخت روایت بر اساس ژرف‌ساخت‌های مذکور تعیین می‌شود؛ و (۳) دوره‌ی پس‌ساختارگرا^۷ که پژوهش‌های اخیر در روایت‌شناسی را شامل می‌شود و گرایش‌های انتقادی معاصر بر آن تأثیر گذاشته و در نتیجه فعالیت میان‌رشته‌ای را رقم زده است. چنین حوزه‌ای

دل‌مشغول نسبت آن با فرهنگ، فهم و وجود هستند. سپس در بخش ۳ مهم‌ترین حلقه‌ی واسط میان روایت و اخلاق یعنی نسبت روایت و فهم و فهم از خویشتن مطرح می‌شود و در این خصوص هم به آرای روایت‌شناسان و هم فیلسوفان استناد می‌گردد. اگرچه نسبت روایت و فهم را نمی‌توان مستقیماً جزو وجوه اخلاقی روایت دانست، اما به زعم نگارنده باید این موضوع را کلیدی‌ترین زمینه‌ی پیوند روایت و اخلاق دانست. در بخش ۴ در مورد گذار از نسبت میان این دو و رسیدن به بنیان اخلاق سخن به میان می‌آید و در ضمن این بحث سایر وجوه اخلاقی روایت نیز مطرح می‌گردد. بخش ۵ به مسئله‌ی نسبت روایت و فلسفه‌ی اخلاق و به‌ویژه اخلاق هنجاری می‌پردازد و کوشش‌های تازه در این حوزه را برای طرح مفهوم «اخلاق روایت» به‌عنوان گونه‌ای تازه از اخلاق هنجاری؛ و همچنین تقریرهای مختلف آن را شرح می‌دهد. در پایان نیز از مباحث مطرح شده نتیجه‌گیری خواهد شد.

۲ مروری اجمالی بر چیستی روایت و نظریه‌های روایت

«روایت» معادل واژه‌ی Narrative یا Narration در زبان انگلیسی است. ریشه‌ی واژه‌ی روایت به کلمه‌ی سانسکریت "gna" برمی‌گردد که به معنی «دانستن» است و در زبان لاتین در دو واژه متجلی شده است: "gnarus" به معنی «دانستن» و "narro" به معنی «گفتن» (White, 1987: 215). البته نباید فراموش کنیم معنای امروزی از روایت محصول قرن بیستم و به‌ویژه کوشش‌های صورت گرفته در زمینه‌ی علم روایت یا روایت‌شناسی است. به عبارت دیگر در حین بررسی متون گذشتگان درباره‌ی روایت با مفاهیم دیگری نظیر قصه، داستان، رمان، تراژدی و غیره مواجه هستیم که با

5. Russian Formalism

6. Structuralism

7. Post-structuralism

1 Tzvetan Todorov

2. *Grammaire du décaméron*

3 Makaryk

4. Pre-structuralism

نظریه‌های روایت بیشتر به بعد اجتماعی آن نظر دارند، اما دسته‌ی دوم مسئله‌ی روایت را به سطح فردی، روان‌شناختی و صد البته وجودی ارجاع می‌دهند. *ابتدا* به رویکردهای تبیینی معطوف به فرهنگ و اجتماع اشاره می‌شود و بحث نسبت روایت و فهم به سبب اهمیت آن در بخش بعدی به‌طور مفصل مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما پیش از آن نباید فراموش کرد که فراگیر بودن روایت پیش‌شرط و نقطه‌ی عزیمت هر دو دسته این رویکردها است، چرا که چنین دیدگاهی است که راه را برای بیرون آمدن روایت از چارچوب ادبیات و فراگیر شدن آن می‌گشاید. بنا بر این دیدگاه از روایت، «روایت در همه‌جا هست و نقش‌های مختلف بی‌شماری در تعامل انسانی ایفا می‌کند» (تولان، ۱۳۸۶: ۱). یا اظهار نظر معروف رولان بارت^۱ که می‌گوید: «روایت‌های جهان بی‌شمارند... روایت بر اساس همین تنوع تقریباً نامحدود شکل‌ها، در هر عصر، مکان و جامعه‌ای حاضر است. ... روایت، جهانی، فراتاریخی و فرافرهنگی است، درست مثل خود زندگی» (بارت، ۱۳۹۵: ۹-۱۰).

در مورد رویکردهای تبیینی معطوف به فرهنگ باید گفت نظریه‌ی ادبی و نظریه‌های فرهنگی به‌شکلی روزافزون برای روایت جایگاه بنیادین فرهنگی قائل شده‌اند (Culler, 2000: 82). میکه بال^۲ در ویراست سوم کتاب مهم خود با عنوان *روایت‌شناسی: مقدمه‌ای بر نظریه‌ی روایت*، فصلی را با عنوان «نظریاتی در خصوص استفاده از روایت‌شناسی برای تحلیل فرهنگی» افزوده و توضیح داده است که دلیل چنین کاری این است که روایت به شکلی روزافزون در مطالعات فرهنگی اهمیت یافته است (Bal, 2009: 167-168). یکی از دلایل اهمیت یافتن بعد فرهنگی روایت آن است که نادیده گرفتن دنیای برون از متن در رویکرد ساختارگرایانه موجب افول رویکرد متن‌محور گردید و کارآمدی آن را در تحلیل متون ادبی نشان داد. در نتیجه روایت‌شناسان برای عقب نماندن از

از روایت‌های ادبی صرف فراتر می‌رود و اشکال مختلف آن را شامل می‌شود (مکاریک، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

در خصوص رویکرد ماهیتی باید گفت بررسی ماهیت روایت می‌تواند دو شکل به‌خود بگیرد. نخستین رویکرد، رویکردی است معطوف به تعریف که می‌کوشد ویژگی‌های تعیین‌بخش روایت را برشمرد. اما رویکرد دوم تبیینی یا کارکردمحور است و می‌پرسد روایت برای آدمی چه می‌تواند بکند. مسئله‌ی قابل ذکر اینکه رویکردهای تبیینی را می‌توان بدون تزامم با یکدیگر طرح نمود؛ اما این مسئله در مورد رویکرد تعریف‌محور صدق نمی‌کند زیرا این رویکرد به‌واسطه‌ی تمرکز بر برخی اجزای مقوم روایت‌مندی با تضادهایی مواجه می‌شود از جمله اینکه آیا روایت به فرهنگ و دوره‌ی تاریخی وابسته است یا خیر؛ آیا بین روایت‌مندی و فرم یا محتوا ربطی وجود دارد؛ و اینکه نسبت روایت با گفتمان و داستان چیست (Herman, Jahn and Ryan, 2005: 345-346).

اگر هر دو دسته‌بندی فوق را هم‌زمان در نظر بیاوریم مشاهده می‌کنیم که در دوره‌ی پیش‌ساختارگرا و ساختارگرا عمدتاً بر تعریف روایت تمرکز شده است، اما دوره‌ی پس‌ساختارگرا بیشتر به تبیین یا کارکرد روایت معطوف است یعنی زمانه‌ای که سلطه‌ی ساختارگرایی بر این حوزه تقریباً پایان پذیرفته است. از آنجا که مقاله‌ی حاضر بر تبیین روایت تأکید دارد تا تعریف آن، از بحث بیشتر در مورد رویکرد تعریف‌محور چشم‌پوشی می‌شود و رویکرد تبیینی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اما در خصوص رویکرد تبیینی نیز می‌توان دو دسته از این تبیین‌ها را از هم تفکیک کرد. یک دسته از آن‌ها روایت را بر مبنای نسبتش با جنبه‌های گوناگون فرهنگ کاویده‌اند؛ دسته‌ی دوم پا را از این هم فراتر گذاشته و کوشیده‌اند روایت را در بطن فهم، تجربه، هویت و اخلاق و در یک کلام در بطن زندگی جای دهند. به نظر می‌رسد دسته‌ی نخست

² Mieke Bale

¹ Roland Barthes

درباره‌ی زندگی صدق نمی‌کند، چرا که زندگی نه از منطق علمی علت و معلولی بلکه از منطقی داستانی تبعیت می‌کند» (Culler, 2000: 82). فردریک جیمسون^۲ روایت را «عملکرد یا مصداق اصلی ذهن انسان» می‌خواند و ژان فرانسوا لیوتار^۳ نیز روایت‌گری را «شکل جوهری شناخت متعارف» می‌شمارد (Abbot, 2002: 1). به این ترتیب، اگر روایت و داستان را برای فهم، بنیادین بدانیم، آنگاه با توجه به وجه ممیزه‌ی انسان که عقل یا زبان (نطق) دانسته شده است، عجیب نیست که برخی از اندیشمندان به سیاق معروف انسان را «حیوانی روایت‌گر» بخوانند. مثلاً السدیر مک‌این‌تایر^۴، فیلسوف برجسته‌ی اخلاق در قرن بیستم چنین ادعایی را مطرح کرده است (مک‌این‌تایر، ۱۳۹۰: ۳۶۳).

به‌طور کلی در این زمینه می‌توان دو دسته آرا را مطرح کرد. از یک‌سو روایت‌شناسانی هستند که در پی‌جویی رویکرد روایت‌شناختی خود به روایت‌شناسی شناخت‌گرا متمایل شده‌اند. دسته‌ی دیگر فیلسوفان یا روان‌شناسانی هستند که در پی شناخت ساختار فهم برآمده‌اند و به اهمیت داستان و روایت در این زمینه توجه نموده‌اند. البته این بدان معنا نیست که این دو دسته متفکر از آرای هم تأثیر نپذیرفته یا نسبت به هم بی‌اعتنا بوده‌اند، مثلاً آرای جروم برونر^۵ مبنای رویکرد روایت‌شناسی شناختی قرار گرفته است یا پل ریکور^۶، فیلسوف و روایت‌شناس فرانسوی در مقاله‌ی مشهور خود با عنوان «زندگی در جستجوی روایت»، بحث خود را با اشاره به آرای رایج در روایت‌شناسی ساختارگرا آغاز می‌کند (Ricoeur, 2003: 20).

۳/۱ آرای برخی روایت‌شناسان درباره‌ی نسبت روایت و فهم

آرتور دانتو از جمله اولین کسانی است که به این موضوع پرداخته است و کتابی مستقل با عنوان

جریان‌های هم‌عصر خود از تحلیل شکل‌گرایانه‌ی متن به «تحلیل فرهنگی» آن روی آوردند که نتیجه‌ی آن تحول روایت‌شناسی کلاسیک به شاخه‌های تازه‌ای بود.

آنسگر نونینگ^۱ روایت‌شناس برجسته‌ی آلمانی در مقاله‌ی «روایت‌شناسی یا روایت‌شناسی‌ها»، از نوزایی رویکردهای تازه در روایت‌شناسی سخن به میان آورده و شرح دقیقی از مهم‌ترین شاخه‌های روایت‌شناسی و فعالان هر زمینه به‌دست می‌دهد. نونینگ رویکردهای مذکور را به شرح زیر برمی‌شمرد: روایت‌شناسی بافت‌بنیاد، روایت‌شناسی تطبیقی، روایت‌شناسی کاربردی، روایت‌شناسی مارکسیستی، روایت‌شناسی فمینیستی، روایت‌شناسی قومی، روایت‌شناسی پسااستعماری، جامعه-روایت‌شناسی، روایت‌شناسی‌های نوتاریخ‌گرایانه، روایت‌شناسی فرهنگی و تاریخی، روایت‌شناسی تاریخی، روایت‌شناسی طبیعی، نظریه‌ی روایت‌شناسی پدیدارشناختی، روایت‌شناسی فلسفی (Nünning, 2003: 239-276). همچنین در کتاب مجموعه مقالات کمبریج در مورد روایت، شش مقاله به مسائل فرهنگی اختصاص یافته است، از جمله جنسیت، بلاغت/اخلاق، ایدئولوژی، زبان، شناخت، عاطفه و خودآگاهی و در نهایت روایت و هویت/غیریت (Herman, 2007: 189-273).

۳ جایگاه روایت در فهم و فهم خویشان

گفتیم که نسبت روایت و فهم را نمی‌توان مستقیماً جزو وجوه اخلاقی روایت دانست، بلکه زمینه‌ای است که امکان سخن گفتن از نقش روایت در اخلاق و طرح سایر وجوه اخلاقی روایت را فراهم می‌کند.

نسبت روایت و فهم یا شناخت چیست؟ مدعای کلی این است که «داستان شیوه‌ی بنیادین ما برای فهم چیزها است. تبیین علمی براساس قوانین

⁴ Alasdair MacIntyre

⁵ Jerome Bruner

⁶ Paul Ricoeur

¹ Ansgar Nunning

² Fredric Jameson

³ Jean-Francois Lyotard

جزئی و نیت انسانی یا شبه‌انسانی و تغییرات و پیامدهای آن‌ها سروکار دارد؛ رویکرد استدلالی به علل عمومی، تثبیت آن‌ها و استفاده از رویه‌هایی برای آزمودن حقیقت تجربی می‌پردازد (Ryan, 2007: 26-28).

به عبارت دیگر رویکرد روایت‌شناسی شناخت‌گرا به الگوهای ذهنی نظر دارد که تولید و مصرف روایت به آن‌ها بستگی دارد. روایت‌شناسی شناخت‌گرا می‌پرسد ابزارها، فرایندها و فعالیت‌های ذهنی که توانایی ما برای برساختن و درک روایت را فراهم می‌سازند، کدام هستند؟ علاوه بر این، روایت‌شناسی شناخت‌گرا بر خود روایت به‌عنوان ابزار فهم تمرکز دارد، یعنی اینکه روایت چگونه به تلاش‌های بشر برای ساختاردهی و برساختن معنا از تجربه‌های خویش یاری می‌رساند. به همین دلیل روایت‌شناسی شناخت‌گرا آرای خود را از علوم شناختی، روان‌شناسی تکاملی و اجتماعی، فلسفه‌ی ذهن و از این دست به وام می‌گیرد. با اینکه روایت‌شناسی شناخت‌گرا حوزه‌ی نسبتاً تازه‌ای است، اما دو تقریر جالب در این زمینه در کتاب‌های *به سوی روایت‌شناسی طبیعی مونیکا فلودرنیک*^۳ و *منطق داستان دیوید هرمن*^۴ مطرح شده است.

آرای فلودرنیک بر قاب‌بندی‌های شناختی و طرح‌واره‌ها استوار است و مهم‌ترین نکته‌ای که بر آن پای می‌فشارد این است که مفهوم روایت‌مندی نه ریشه در حضور قصه‌گو و نه توالی رویدادها دارد، بلکه بنیان آن در تجربه‌ی متجسم ما از جهان است که وی آن را تجربه‌مندی^۵ می‌خواند. به این ترتیب فلودرنیک از تمایز داستان/گفتمان به سمت تمایزی گام برمی‌دارد که بر اهمیت تجربه‌مندی و نقش فعال مخاطب در قاب‌بندی یک متن همچون روایت تأکید می‌ورزد (Fludernik, 1996: 9). دیوید هرمن در کتاب *منطق داستان خود*، به طرح تقریر دیگری از روایت‌شناسی شناخت‌گرا می‌پردازد و بر مفهوم

روایت و شناخت دارد. او به توضیح روایی کنش‌ها اشاره کرده و معتقد است روایت شکاف بین شناخت عام و شناخت مربوط به رویدادی خاص را پر می‌کند و به این ترتیب می‌تواند به فهم ما از امور یاری برساند (Danto, 1985: 238). لوئیس مینک^۱ نیز در مورد نقش روایت به‌عنوان ابزار شناخت سخن گفته است. وی به وجه کاملاً متعین تجربه و فهم نظری از رویدادها در مقام نمونه‌هایی از طرحی انتزاعی تمایز قائل می‌شود و روایت را در بین این دو قطب قرار می‌دهد. (Mink, 1987: 132) پورتر ابوت^۲ مدعی است از آنجا که روایت در نحوه‌ی نگریستن ما به جهان سخت ریشه دوانده است، لاجرم در فهم آن نیز نقش بازی می‌کند. زیرا انسان‌ها جهان پیش روی خود را نمی‌بینند، مگر وقتی که در حالت روایت طرح شود. مثلاً مشاهده‌ی تصویر کشتی در حال غرق شدن فقط مشاهده‌ی کشتی و دریا نیست، بلکه به تصور درآوردن یک رویداد است؛ به عبارت دیگر روایت را می‌توان توالی رخدادها دانست و البته زمان هم توالی رخدادها است. به این ترتیب است که بسیاری از نقاشی‌ها - که تنها لحظه‌ای خاص از زمان را به تصویر می‌کشند - قادر به روایت کردن هستند، چرا که ادراک ما می‌کوشد رویدادهای پیش و پس از آن لحظه‌ی خاص را هم به تصور درآورد (Abbot, 2002: 6-7).

از این گذشته، یکی از شاخه‌های روایت‌شناسی معاصر که مشخصاً به این مسئله می‌پردازد، روایت‌شناسی شناخت‌گرا است. این رویکرد روایت را همچون سبک شناخت یا شیوه‌ی اندیشیدن در نظر می‌آورد و مبدع آن یعنی جروم برونر از دو شیوه‌ی کارکرد شناختی سخن به میان می‌آورد. او می‌گوید: دو شیوه کارکرد شناختی یا نحوه‌ی اندیشیدن وجود دارد که هریک به نحو متفاوتی تجربه را سامان می‌بخشد و واقعیت را برمی‌سازد و قابل تحویل به یکدیگر نیستند... یکی رویکرد روایی و دیگری استدلالی یا پارادایمی». رویکرد روایی با امر

⁴ David Herman
5 experientiality

¹ Louis O. Mink

² Porter Abbott

³ Monika Fludernik

مهارت‌های ادبی باشند - یعنی مهارت‌های ضروری برای لذت بردن از یک اثر ادبی به شکلی خاص که موجب تبدیل شدن آن به نوع خاصی از اثر می‌گردد - و هم مهارت‌های اخلاقی، یعنی مهارت‌های ضروری برای زندگی کردن به‌عنوان موجودی اجتماعی واجد مسئولیت‌پذیری و همدلی (اسکیلز، ۱۳۹۷: ۲۰۷).

هیلاری پاتنم در کتاب *معنا و علم/اخلاق* معتقد است داستان می‌تواند به ما کمک نماید تا پیچیدگی‌های یک موضوع را به موسع‌ترین شکل بازآفرینی کنیم و این کار را از راه تخیل به انجام برسانیم. به عبارت دیگر اگرچه رمان و نمایشنامه شناخت و به‌ویژه شناخت اخلاقی را در اختیارمان نمی‌گذارند، اما اغلب موجب می‌شوند مقدمات کسب چنین شناختی فراهم گردد (Putnam, 1978: 86-87).

از نظر مارتا نوس‌باوم اهمیت روایت و ادبیات عبارت است از فراهم کردن موقعیتی برای تشخیص اجزایی که در هر موقعیت دخیل هستند. نوس‌باوم در خوانش خود از ارسطو بر اولویت داشتن امر جزئی یا ویژگی خاص هر موقعیت تأکید دارد و به قول معروف ارسطو استناد می‌کند که: «شناخت ریشه در دریافت مستقیم دارد». لذا توجه مقتضی به روایت مناسب می‌تواند از این حیث مفید باشد. برطبق دیدگاه ارسطوگرایانه‌ی نوس‌باوم، عواطف و احساسات شأن شناختی دارند، دیدگاهی که در آن بر یادگیری عادات، منحصر به فرد بودن موقعیت‌هایی که در آن‌ها باید به انتخاب دست زد، و همچنین لزوم آموختن اینکه برحسب موقعیت، احساسی متناسب با آن داشت، تأکید می‌شود (اسکیلز، ۱۳۹۷: ۲۰۸-۲۰۹).

السدر مک‌ایننتایر نسبت فهم و روایت را در چارچوب هویت و نفس آدمی می‌کاود. او مدعی است که «انسان، در عمل و افعالش، و نیز در قصه‌هایش بالضروره حیوانی داستان‌گو است» (مک‌ایننتایر، ۱۳۹۰: ۳۶۳). اثر بسیار مهم

«جهان داستان» تأکید دارد. از نظر او تحلیل روایت در پی روشن کردن فرایندی است که تفسیرگران به‌واسطه‌ی آن جهان روایت رمزگذاری شده در روایت‌ها را برمی‌سازند و جهان روایت را الگوی ذهنی می‌دانند که در درک روایت به‌کار گرفته می‌شود (Scholes, Phelan & Kellogg, 2006: 288-292). هرمن با طرح مفهوم هم‌بوم‌پنداری به‌عنوان یکی از عناصر مهم روایت آن را تجربه‌ی زیستن در جریان داستان می‌خواند. در عین حال با تکیه بر دیدگاه‌های مطرح در حوزه‌ی فلسفه‌ی ذهن با بررسی تجربه‌های ذهنی مدعی می‌شود که هم‌بوم‌پنداری را باید از عناصر بنیادین روایت برشمرد. در عین حال این مدعا را مطرح می‌کند که روایت‌پژوهی نوین به تعاریف متعددی از شعور متکی است. هرمن برای تقویت دیدگاه تجربه‌پذیری به دیدگاه ناگل^۱ درباره‌ی شعور استناد می‌کند که نوعی حس هم‌بوم‌پنداری با کسی یا چیزی را بازتعریف کرد (هرمن، ۱۳۹۳: ۱۸۹ و ۱۹۶).

۳٫۲ آرای برخی فیلسوفان درباره‌ی نسبت روایت و فهم

در آن سو نیز فیلسوفان چندی هستند که درباب ساختار روایی فهم و فهم ما از خویشتن غور کرده‌اند نظیر ریچارد الدریج^۲، هیلاری پاتنم^۳، مارتا نوس‌باوم^۴، السدایر مک‌ایننتایر و پل ریکور. ریچارد الدریج در کتاب خود با عنوان *درباب فردیت اخلاقی: فلسفه، ادبیات، نقد و خودشناسی*، در پی آن است که برداشتی روایت‌گرایانه از فرد و عمل به‌دست دهد: «اگر وجود رابطه‌ای درونی را میان فردیت و روایت ادبی بپذیریم، آن‌گاه پذیرفتنی خواهد بود که چیزی از جنس یک فردیت مشترک را به شیوه‌های گوناگون در روایت‌های مختلف جلوه‌گر ببینیم» (Eldridge, 1989: 12). موضع الدریج به این معناست که خواندن ادبیات و به‌ویژه رمان، ادراکات و توانایی‌های ما را برای قضاوت درباره‌ی اشخاص و موقعیت‌ها می‌پروراند، تا بدین ترتیب بتوانیم دست به انجام عمل صحیح بزنیم. شاید این مهارت‌ها هم

³ Hilary Putnam

⁴ Marta Nussbaum

¹ Ernest Nagel

² Richhard W. Aldrich

می‌داند که راهی را برای طرح اخلاق پیش رو می‌گشاید.

۴ گذار از نسبت روایت و فهم به نسبت روایت و اخلاق

با توجه به مباحث بخش قبل در مورد نسبت روایت و فهم، این بخش می‌کوشد نشان بدهد که روایی بودن ساختار فهم آدمی از خویشستن چگونه به اخلاق راه می‌برد. به عبارت دیگر چگونه می‌توان اهمیت اخلاقی روایت را از نقش آن در زمینه‌ی فهم نتیجه گرفت. در حین چنین بحثی لاجرم پای سایر وجوه اخلاقی روایت نیز به میان می‌آید که عبارتند از: «روایت به‌مثابه‌ی بنیان هویت» یا «هویت روایی»، «روایت و دیگری»، «روایت و تخیل» و در نهایت «روایت، فضیلت و حکمت عملی».

۴/۱ روایت و هویت

در بخش قبل دیدیم که در آرای کسانی همچون مک‌این‌تایر و ریکور، روایت از سطح فهم خویشستن فراتر می‌رود و به هویت یا نفس معطوف می‌گردد. به این ترتیب، فهم وجه «وجودی» پیدا می‌کند. چنین رویکردی نسبت به فهم در چارچوب «هرمنوتیک فلسفی» قابلیت طرح پیدا می‌کند. توضیح اینکه هرمنوتیک فلسفی در پی چیستی خود فهم و تأویل «دازاین» است. در این نوع هرمنوتیک به‌جای طرح این پرسش که «چگونه می‌دانیم؟» پرسش اصلی این است که «فهم چگونه ممکن می‌شود؟» و یا اینکه «وجه وجودی آن موجودی که فقط به‌واسطه فهم وجود دارد، چیست؟» در هرمنوتیک فلسفی مسئله‌ی اصلی توضیح پدیدارشناختی وجود داشتن خود انسان و نمایان ساختن زمینه‌ی هستی‌شناختی خود فهم است. این حرف به معنای گذار هرمنوتیک از معرفت‌شناسی و روش‌شناسی به هستی‌شناسی و پدیدارشناسی فهم

مک‌این‌تایر در فلسفه‌ی اخلاق قرن بیستم کتابی است با عنوان *در پی فضیلت*. مهم‌ترین نظرات مک‌این‌تایر در خصوص رابطه‌ی روایت و زندگی انسان در فصل پانزدهم این کتاب با عنوان «فضایل»، وحدت حیات بشری و مفهوم یک سنت» طرح می‌گردد. در این‌جا است که وی روایت را در سطح فرد مطرح می‌کند و اهمیت آن را برای نفس یا خویشستن برمی‌شمرد. مک‌این‌تایر هویت را همچون مفهوم ملازم فضایل در نظر می‌گیرد و آن را مفهومی از نفس می‌داند «که وحدتش در وحدت روایی نهفته است که تولد تا حیات و تا مرگ را همچون روایتی از آغاز تا وسط و تا پایان به هم پیوند می‌دهد» (همان: ۳۴۶). یعنی از نظر مک‌این‌تایر، تقوم خویشستن حاصل برداشت‌های روایی از فعالیت انسانی است که آن‌ها را به یکدیگر نسبت می‌دهیم (Carden, 2006: 2).

پل ریکور، نیز معتقد است نه تنها روایت و فهم نسبت بسیار مهمی دارند، بلکه روایت در تمام اجزای حیات و هویت آدمی نقش دارد و تنها به فهم وی محدود نمی‌شود. برای نمونه ریکور مدعی است سوژه‌ی انسانی و هویت وی پیشاپیش وجود ندارد و حتی اگر وجود داشته باشد، چیزی جز نفسی خودشیفته و تنگ‌نظر نیست و آنچه که می‌تواند ما را از این ورطه‌ی هولناک نجات دهد چیزی نیست جز ادبیات و داستان (Ricoeur, 2003: 33). از این گذشته ریکور با طرح مفهوم بسیار مهم «هویت روایی»^۱، روایت را به هویت سوژه پیوند می‌دهد و به این ترتیب روایت را نه تنها مقوم فهم سوژه از خویشستن بلکه برساننده‌ی وجود او می‌داند (Ricoeur, 1991: 188). به‌علاوه رویکرد هرمنوتیک پدیدارشناسانه‌ی ریکور باعث می‌شود که معتقد باشد خویشستن جز در برابر دیگری تقوم نمی‌یابد و خویشستن و دیگری شرط تقوم متقابل یکدیگر هستند. به این ترتیب ریکور روایت را هم برساننده‌ی فهم سوژه از خویشستن و هم برساننده‌ی هویت و وجود او و هم تعیین‌بخش خود در نسبت با دیگری

1. Narrative identity

یافته‌ی نمادهای فرهنگی است. انسجام یا هویتی که به این ترتیب حاصل می‌شود به هیچ وجه ذاتی نبوده، بلکه روایی است (Ricoeur, 2003: 32-33).

۴٫۲ روایت و دیگری

بلافاصله پس از طرح اهمیت روایت برای تقوم خویشتن، باید از مفهوم «دیگری» هم سخن به میان آورد و نسبت روایت را با آن در نظر گرفت. امانوئل لویناس^۴، فیلسوف فرانسوی را باید از مهم‌ترین فیلسوفان این حوزه دانست تا آنجا که او را «فیلسوف دیگری» خوانده‌اند (علیا، ۱۳۸۸: ۱۹). در آرای لویناس، حیرت فلسفی که سرچشمه و سرآغاز فلسفه است، چیزی نیست جز مواجهه با دیگری و به اصطلاح «چشمان دیگری». لویناس کار را تا آنجا پیش می‌برد که از نامتناهی بودن مسئولیت آدمی در برابر دیگری سخن به میان می‌آورد و حتی او را مسئول خطاهای دیگری می‌داند (همان: ۲۰). به این ترتیب دیگری در آرای لویناس شرط امکان تحقق اخلاق دانسته می‌شود.

از سوی دیگر عنوان مهم‌ترین کتاب پل ریکور یعنی *خویشتن همچون دیگری* که به آرای اخلاقی او معطوف است نیز چنین موضوعی را به خوبی نشان می‌دهد. رابطه‌ی دیالکتیک و هم‌تقوم‌بخشی میان خویشتن و دیگری نشان می‌دهد که هر قدر روایت را در پدید آمدن بنیان خویشتن مهم بدانیم، چنین موضوعی در مورد دیگری نیز به همان اندازه صادق است. خود ریکور در مقدمه‌ی این کتاب می‌گوید می‌توان با استدلال فلسفی نشان داد که خویش‌بودگی^۵ چیزی نیست جز دیگربودگی^۶ (Ricoeur, 1992: 3).

بنا به ادعای ریکور مفهوم هویت، به‌ناچار با «دیگری» گره می‌خورد زیرا چنانکه گفته شد هویت از راه روایت بر ساخته می‌شود و هر روایتی که بر ساخته می‌شود همواره مستلزم تلاقی زندگی حداقل دو انسان است؛ به همین ترتیب هر چیزی

است. هایدگرا^۱ و گادامر^۲ و ریکور از چهره‌های برجسته هرمنوتیک فلسفی هستند (منوچهری، ۱۳۸۱: ۴۰).

اگر فهم از خویشتن ما را به هویت خویشتن یا وجود برساند، آنگاه فهم روایی لاجرم به هویت روایی منجر می‌گردد. از نظر پل ریکور، نخستین و مهم‌ترین کارکرد روایت نقشی است که در تقوم یا بنیان‌گذاری خویشتن ایفا می‌کند. بنا به ادعای پیتر کمپ^۳، روایت به سه شکل عمده برای هویت انسان اهمیت پیدا می‌کند: (۱) روایت همچون بنیان هویت زمان‌مند و به‌ویژه بنیان داستان زندگی کمابیش منسجم هر شخص که خودش را به واسطه‌ی چنان داستانی همچون شخص یا فاعل بازمی‌شناسد؛ (۲) همچون بنیان هویت اخلاقی شخص با ارائه‌ی الگوهای روایی از زندگی که بیانگر نیات معطوف به زندگی خیر است؛ و (۳) همچون بنیان هویت جامعه (Kemp, 2002: 33).

به این ترتیب مشاهده می‌شود که پیوند بین روایت و زندگی به خویشتن با یک حلقه‌ی واسط یعنی «هویت روایی» به اخلاق ربط پیدا می‌کند. به عبارت دیگر هویت روایی حلقه‌ای است که از یک سو بحث از نسبت روایت و زندگی را قوام می‌بخشد و از سوی دیگر به پدید آمدن مفهوم هویت اخلاقی می‌انجامد. در اینجا با سه مفهوم به هم پیوسته مواجه هستیم. نخستین مفهوم «خویشتن» یا «نفس» است و هویت به خویشتن نسبت داده می‌شود. سپس دو تقریر از هویت مطرح می‌شود که ماهیتاً «هویت روایی» است؛ یعنی هویت «به اعتبار خود بودن» و هویت «به اعتبار همانی». در نهایت مفهوم «منش» یا «شخصیت»، ماحصل گردهم آمدن دو تقریر از هویت ماهیتاً روایی است. بدین ترتیب روایت موجب می‌شود به جای نفسی که شدیداً به خود دل بسته باشد، خویشتنی پدیدار می‌شود که پرورش

4 Emmanuel Levinas
5. selfhood
6. otherness

1 Martin Heidegger
2 Hans-Georg Gadamer
3 Peter Kemp

نقش تخیل یا تخیل اخلاقی آشکار می‌شود. به عبارت دیگر «تخیل در قلمرو اخلاق، که از آن به «تخیل اخلاقی» تعبیر می‌شود، سهم بسیار مهم و بدیل‌ناپذیری در اخلاقی زیستن آدمی دارد» (ملکیان، ۱۳۹۴: ۲۲۳).

مصطفی ملکیان با اشاره به آرای اندیشمندانی همچون سیمون وی^۱، آیریس مرداک^۲ و هانا آرنه^۳، به تفاوت‌های میان مفهوم «توهم» و «تخیل» پرداخته است و آفات اخلاقی گسترده شدن توهمات را در زندگی انسان بیان می‌کند. او از قول سیمون وی عارف، دین‌شناس، و اصلاحگر اجتماعی فرانسوی، توهم را بزرگترین دشمن و مانع اخلاقی زیستن می‌داند و از سوی دیگر تأثیر عظیم آیریس مرداک، فیلسوف، رمان‌نویس، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس بریتانیایی را این می‌داند که تخیل را بزرگ‌ترین یار و ممد زندگی اخلاقی دانسته است زیرا تخیل انسان را به واقعیت‌ها نزدیک و توهم او را از واقعیت‌ها دور می‌کند. چرا که «ما از تخیل خود، نه برای گریختن از جهان، که برای پیوستن به آن بهره می‌جویم.»

بنا بر این تعبیر، مقصود از توهم، فعل یا حالت کسی است که به حکم انگیزشی ناآگاهانه و برای اجتناب از رویارویی با واقعیت‌های دردناک یا نامطبوع، به آنچه خوش دارد واقعیت داشته باشد یا واقعیت پیدا کند نسبت واقعیت می‌دهد و برای آنچه می‌خواهد باور داشته باشد توجیهاتی دست‌وپا می‌کند. یعنی توهم، عقیده یا انتظاری است مبتنی بر آمال و آرزوها، نه بر چیزی که آدمی برای واقعی‌انگاشتن‌اش دلیل دارد. اما مقصود از تخیل، فعل یا فرایندی است که آدمی در آن آگاهانه چیزی را تصور می‌کند که قبلاً، هرگز، در عالم واقع، آن را کاملاً ادراک و احساس نکرده است. یعنی اینکه کسی بتواند با ویژگی‌های خاص خودش و در وضعیتی که در آن قرار دارد خود را جای «دیگری» بگذارد که با ویژگی‌هایی دیگر و در وضعیتی دیگر

را که به دیگری نسبت می‌دهیم نیازمند آن است که حداقل دو نفر وجود داشته باشند که یکی از آن دو، به‌شکلی مسئول خیر و سعادت دیگری باشد. به‌طور خلاصه روایت نشان می‌دهد که از منظر اخلاق، «دیگری» به‌نوعی بر «خود» تقدم دارد. وحدت روایی زندگی اگر از منظر اخلاقی نگریسته شود، متشکل است از لحظاتی که در پذیرا بودن دیگران موفقیت یا ناکامی حاصل می‌شود. خویشتن پذیرا در وهله‌ی نخست دل‌نگران شرایط خود نیست بلکه دغدغه‌ی پذیرا بودن صادقانه و از سر تدبیر دیگران را دارد. لذا هدف خویشتن پذیرا در درجه‌ی اول حفظ خودآیینی کانتی‌وار نیست. به این معنا که از هیچ نوع دیگرآیینی پا پس نمی‌کشد، بلکه با این امید زندگی می‌کند که پذیرای دیگران بودن ممکن است زندگی بهتری را برای همه رقم زند و چنین نیز هست، زندگی‌ای که در آن همه با دیگران و برای دیگران شرکت می‌جویند (داونهاور و پلاور، ۱۳۹۴: ۵۰).

اگر چنین دیدگاهی را بپذیریم، آنگاه فاصله‌ی چندانی بین فهم از خویشتن تا بنیان اخلاق باقی نمی‌ماند، چراکه شاید بتوان ادعا کرد بنیان اخلاق، خود را همچون دیگری تصور کردن و دیگری را همچون خود در نظر آوردن است. درواقع قاعده‌ی زرین که می‌توان آن را یکی از بنیادی‌ترین و عام‌ترین اصول اخلاق دانست نیز درست بر همین نکته پای می‌فشارد. بر اساس این قاعده: «با دیگری فقط طوری رفتار کن که رضایت می‌دهی در همان موقعیت با تو رفتار شود» (گنسلر، ۱۳۸۷: ۱۹۳). به این ترتیب پیوند میان خویشتن و روایت یا هویت روایی از یک‌سو و خویشتن و دیگری، موجب می‌شود بتوان از اهمیت روایت برای تقوم خویشتن و دیگری سخن به میان آورد.

۴،۳ روایت و تخیل

با این حال پرسشی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که در نظر آوردن خود همچون دیگری و بالعکس چگونه تحقق پیدا می‌کند؟ در اینجا است که

³ Hannah Arendt

¹ Simone Veil

² Iris Murdoch

انسان وجود دارند. اما حکمت عملی از اموری بحث می‌کند که به نوعی با اراده‌ی انسانی مرتبط هستند. یعنی حکمت عملی، عبارت است از علم به اینکه رفتار و کردار آدمی، یعنی افعال اختیاری وی باید چگونه باشد.

همچنین ارسطو^۱ فضیلت را به این شرح تعریف می‌کند: «فضیلت ملکه‌ای است که حد وسطی را انتخاب کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار است، با موازینی که مرد دارای حکمت عملی حد وسط را با توجه به آن‌ها معین می‌کند» (ارسطو: ۱۳۸۵: ۶۶). او فضیلت را به دو نوع فضیلت عقلی و فضیلت اخلاقی تقسیم می‌کند که اولی از راه آموزش پدید می‌آید و رشد می‌کند، حال آنکه فضیلت اخلاقی نتیجه‌ی عادت است؛ یعنی فضیلت را صرفاً نمی‌توان آموخت بلکه مستلزم تمرین است (همان: ۵۳-۵۴).

به عبارت دیگر پرورش فضایل تنها با آموزش و تقلید به دست نمی‌آید، بلکه بیشتر از نوع تقلید همراه با کارآموزی برای یادگیری فن و شبیه تجربه خواندن داستانی خوب است. چنانکه رالف امرسون^۲ می‌گوید کتاب‌های خوب برای انگیزه گرفتن هستند تا تقلید؛ یعنی به ما انگیزه می‌دهند تا خودمان باشیم، اما انسان‌های بهتر. پس پرسش اصلی این نیست که «انسان واجد حکمت عملی چه می‌کند؟» بلکه این است که «اگر همچون انسانی واجد حکمت عملی بودم، چه می‌کردم؟» که چنین پرسشی به معنای به‌کارگیری تخیل و قرار دادن خویش در دل روایت است (Treanor, 2010: 187). نسبت بین روایت و فضیلت و حکمت عملی از اینجا مشخص می‌شود. روایت و داستان به دلیل غنای خود زمینه‌ای را برای کارآموزی و دست‌ورزی در کسب فضایل و اقدام بنا به موقعیت و مطابق با حکمت عملی فراهم می‌آورند که بارها از تقلید صرف به دور است.

قرار دارد و بتواند به دنیا، احساسات و عواطف او نزدیک شود و کنش و واکنش‌های او را بهتر فهم کند.

در این میان قاعده‌ی زرین حتی برای ابتدایی‌ترین نوع اخلاقی زیستن نیز ضروری تلقی می‌شود؛ زیرا موجب می‌شود بکشیم خود را در جای کسانی که اعمال ما بر آنان اثر می‌نهد قرار دهیم و از این طریق، با گرایش طبیعی خود با نزدیک‌بینی اخلاقی مقابله کنیم. البته واقعیت این است که هیچ‌یک از ما در جای دیگری نیست و از این رو برای در نظر داشتن قاعده‌ی زرین، فقط می‌توان از نیروی تخیل کمک گرفت تا نزدیک‌بینی اخلاقی موجب توهم‌زدگی ویرانگر نشود (همان: ۲۲۵). اینجاست که اهمیت تخیل در قاعده‌ی زرین بازشناخته می‌شود. همچنین تخیل است که موجب می‌گردد بتوان خویش را در مقام دیگری در نظر آورد و دیگری را هم همچون خویش تصور کرد.

در عین حال می‌توان ادعا کرد که خواندن، پیشاپیش شیوه‌ای از زیستن در دنیای خیالی اثر است؛ از این رو می‌توان مدعی شد که اگرچه داستان‌ها بازگو می‌شوند، اما در عین حال در عرصه‌ی خیال و تجربه نیز زیسته می‌شوند. از طرف دیگر تخیل و البته تخیل روایی بخشی ضروری از ادراک خویش هم هست؛ سوژه یا خویش در بادی امر وجود ندارد و به واسطه‌ی روایت و تخیل مندرج در آن دوباره به دست می‌آید. البته این تخیل به مدد نیروی شگفت روایت که پرداختن به جزئیات و دقایق رویدادها، شخصیت‌ها و صحنه‌ها از الزامات آن است، می‌تواند از توهم بگسلد و به تخیلی راستین بدل شود که اخلاق را ممکن سازد (Ricoeur, 2003: 27).

۴٫۴ روایت، فضیلت و حکمت عملی

به‌طور کلی مفهوم حکمت از بدو تأسیس در یونان باستان به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم شده است. حکمت نظری از احوال موجودات و اشیای مختلفی بحث می‌کند که مستقل از اراده‌ی

² Ralph Waldo Emerson

¹ Aristoteles

اخلاقی عام در مسائل اخلاقی دانسته شده است (دباغ، ۱۳۸۸: ۴-۸).

روایت ظرفیت قابل توجهی در زمینه‌ی اخلاق هنجاری دارد؛ یعنی آن حوزه از فلسفه‌ی اخلاق که دل‌مشغول اصول و قواعد هنجاری و باید و نبایدهای اخلاقی است. در مطالعات اخیر در زمینه‌ی فلسفه‌ی اخلاق از این حوزه با عنوان «اخلاق روایی» یا «اخلاق روایت» یاد می‌شود و می‌توان گفت اصطلاح «اخلاق روایت» به مجموعه‌ای از دعاوی بسیار متنوعی اشاره دارد که دل‌مشغول عملکردهای گوناگون روایت در گفتمان اخلاقی هستند. چنین دعاوی‌ای اساساً به اصول و هنجارهای اخلاقی معطوف هستند.

در مورد ضرورت و اهمیت اخلاق روایت نیز مباحث چندی مطرح شده است. برخی فیلسوفان اخلاق ارزش خواندن متون ادبی را در دانش اخلاقی می‌دانند که در زمینه‌ی امور خاص و جزئی به دست می‌دهند. دسته‌ای دیگر مدعی هستند که بی‌توجهی به همین اختصاصات موقعیت‌های اخلاقی است که سبب می‌شود اصول اخلاقی به خوبی مورد استفاده قرار نگیرند. دسته‌ی سوم مدعی هستند که دانش اخلاقی متکی به داستانی است که فرد از گروه اجتماعی خود آموخته و در نتیجه اصول جهان‌شمول اخلاقی محکوم به شکست هستند. دسته‌ی چهارم که شاید بتوان آن‌ها را طرفدار تقریری «پسامدرن» از اخلاق روایت دانست، مدعی هستند که تأکید سنن بر اصول و نظریه‌ی اخلاقی را باید به کناری نهاد و در عوض بر اصالت «گواهی» قصه‌گو تأکید ورزید. به عبارت دیگر، دیدگاه معتدل در زمینه‌ی اخلاق روایت این است که توجه دقیق‌تر به زمینه و سیاق، به مدد روایت، باعث می‌شود بهتر بتوان رفتار اخلاقی را محقق کرد و تقریر افراطی، مدعی است که روایت کلید شیوه‌ی تازه‌ای از اخلاق است. با این همه، وجه شباهت همه‌ی آن‌ها، نارضایتی از رویکردهای متعارف‌تر فلسفی است که در پی انتزاع

با این اوصاف طبیعی است که بتوان انتظار داشت آموختن فضیلت و حکمت عملی از راه روایت یاری‌رسان آموزش و رشد اخلاقی باشد. چرا که روایت می‌تواند الهام‌بخش و انگیزه‌بخش ما برای پرورش فضیلت باشد. روایت می‌تواند به انتقال فضایل نیز کمک کند، زیرا از آن برای آموختن امکان‌های مختلف و بررسی موقعیت‌ها و پاسخ‌های اخلاقی گوناگون بهره می‌گیریم. یعنی خود را در داستان قرار می‌دهیم و به قضاوت در مورد کنش‌های شخصیت‌ها می‌پردازیم. این کار از نظر اخلاقی مزایایی از جمله کمک به پرورش قوه‌ی تمییز اخلاقی دارد. همچنین موجب فهم بهتر فضیلت و کمال می‌شود. از سوی دیگر موجب می‌شود بتوانیم سرمشق‌های خوب را بشناسیم و در نهایت ما را وادار می‌سازد به یک موضوع معین از زوایای گوناگونی بنگریم (Ibid, 183).

۵ نقش روایت در فلسفه‌ی اخلاق

اگرچه به شرحی که دیدیم روایت برای اخلاق و بنیان آن اهمیت فراوانی دارد، اما چنین تبیینی باعث نمی‌شود روایت در فلسفه‌ی اخلاق و از همه مهم‌تر در اخلاق هنجاری واجد اهمیت باشد؛ مگر اینکه نشان داده شود روایت قادر است در چنین مباحثی هم نقش ایفا کند. این بخش می‌کوشد از این زوایا به روایت و نقش آن در فلسفه‌ی اخلاق بنگرد. اما پیش از آن توضیح مختصری در مورد شاخه‌های فلسفه‌ی اخلاق ضرورت دارد. به طور کلی فلسفه‌ی اخلاق مشتمل بر سه شاخه است: فرااخلاق^۱، اخلاق هنجاری^۲ و اخلاق کاربردی^۳. فرااخلاق انتزاعی‌ترین و فلسفی‌ترین بخش فلسفه‌ی اخلاق است و به وجودشناسی، معرفت‌شناسی و دلالت‌شناسی اخلاق می‌پردازد. در اخلاق هنجاری به بررسی اصول و قواعد هنجاری و باید و نبایدهای اخلاقی توجه می‌شود. اخلاق کاربردی نیز به کاربردن نظریات

³. Applied ethics

1. Meta-ethics

2. Normative ethics

تقریر دوم، اخلاقِ روایت را به‌مثابه‌ی بنیان اصول در نظر می‌آورد. مک‌این‌تایر که به این دسته تعلق دارد معتقد است برای دانستن اینکه چه باید کرد و در هر موقعیتی کدام اصل اخلاقی سر بر می‌کند، نخست باید دانست چه هستیم، چه نقش اجتماعی داریم و به کدام گروه اجتماعی متعلق هستیم. به این ترتیب توجیه عقلانی رفتار نه از نظریه‌ای انتزاعی درباره‌ی ماهیت یا عقلانیت بشر، که از توسل به هنجارها، سنت‌ها و نقش‌های جامعه حاصل می‌شود. مک‌این‌تایر مدعی است که منبع دانش اخلاقی مندرج در این هنجارها، روایتی اخلاقی است که داستان گروه اجتماعی معینی را بازگو می‌کند. به عبارت دیگر توجه بیش از حد فلسفه‌ی اخلاق معاصر به قواعد و اصول ما را از توجه دقیق‌تر به منبع دانش اخلاقی مندرج در برداشته‌های روایی تاریخ خودمان بازمی‌دارد. همچنین این ادعا مطرح می‌شود که تنها این اخلاق مبتنی بر روایت است که می‌تواند راهنمای رفتار در زندگی اخلاقی باشد.

خاستگاه تقریر سوم یعنی اخلاقِ روایت به‌مثابه‌ی جایگزین اصول اخلاقی شک‌باوری در مورد حقیقت، ارزش‌ها و مفید بودن اصول است که با پسامدرنیسم پیوند دارد. بنا بر این دیدگاه فهم ما محدود به زمان، مکان و ساخت روانی ما است. از طرفی ارزش‌های ما تنها در جامعه‌ی خودمان صادق هستند. لذا تلاش برای دستیابی به ارزش‌هایی جهان‌شمول هم از بنیان نادرست بوده و هم خطرناک است. بر اساس چنین برداشتی، اخلاقِ روایت به‌عنوان «اخلاق اظهار نظر» پدیدار می‌شود تا اقلیت‌ها نیز بتوانند داستان خود را بگویند. چنین اخلاقی هم متشکل است از اخلاق «سخن گفتن» به معنای لزوم سخن گفتن این گروه‌ها و هم اخلاق «گوش دادن» که برعهده‌ی جامعه است. در این تقریر، اخلاقِ روایت جایگزین اخلاق مبتنی بر اصول است. (Ibid: 1202-1204)

اصول اخلاقی کلی، اعمال ترتیب و تقدم منطقی بر آن‌ها و سپس به‌کار بستن‌شان در موارد خاص هستند. چنین چرخشی، بازتاب‌گرایی‌های فکری اواخر قرن بیستم، به‌ویژه «کلان‌روایت‌ها» است. ناخرسندی اخلاقِ روایت از انتزاعی بودن نظریه‌ی اخلاق سنتی موجب می‌شود این دیدگاه، به آرای فمینیست‌ها و نوع‌گرایی نزدیک‌تر باشد. طرفداران این نظریه علاوه بر تأکید بر مفید بودن روایت در پیوند زدن میان اصول اخلاقی و موقعیت‌های خاص اخلاقی، اهمیت اقناع اخلاقی را نیز مطرح می‌سازند. به این معنا که اصول اخلاقی با اینکه می‌توانند موجبات پذیرش عقلی را فراهم آورند، در نهایت انگیزه‌بخش تغییر رفتار نیستند. اما روایت قادر به چنین کاری است (Becker and Becker, 2001: 1201-1202).

با توجه به اینکه اخلاقِ روایت دغدغه‌ی تکمیل اصول اخلاقی را دارد به‌طور کلی می‌توان سه تقریر از اخلاقِ روایت را در نظر آورد که برحسب اهمیتی که برای روایت در نسبت با چنان اصولی قائل هستند، دسته‌بندی می‌شوند. این سه تقریر عبارتند از: (۱) تقریر حداقلی که اخلاقِ روایت را به‌مثابه‌ی مکمل اصول اخلاقی می‌شمارد؛ (۲) تقریر میانه که اخلاقِ روایت را به‌مثابه‌ی بنیان اصول در نظر می‌آورد و (۳) تقریر حداکثری که اخلاقِ روایت را جایگزین اصول اخلاقی می‌داند.

در تقریر حداقلی که پل ریکور را می‌توان طرفدار آن دانست اخلاقِ روایت، تکمیل‌کننده‌ی ضروری اخلاق مبتنی بر اصول است؛ زیرا تمرکز صرف بر اصول نمی‌تواند رویدادهای انسانی را به‌خوبی تبیین کند و برای فهم موقعیت‌های دشوار اخلاقی، نخست باید با داستان فاعلان اخلاقی درگیر در رویداد آشنا شویم. از جمله هویت‌شان، رابطه‌ی آن‌ها، راه‌هایی که در گذشته در پیش گرفته‌اند و به دوراهی اخلاقی کنونی ختم شده است. پاسخ گفتن به این سؤالات بدون روایت و تنها با توسل به رویکردهای مبتنی بر اصول اخلاقی احتمالاً برداشتی سطحی از اصل مشکل و نحوه‌ی حل آن به دست می‌دهد.

۶ نتیجه‌گیری

سخن گفتن درباره‌ی نسبت ادبیات و فلسفه مستلزم محدود کردن و تدقیق چنین موضوعی از هر دو سو است. در سمت ادبیات، روایت به‌عنوان یکی از مناسب‌ترین حوزه‌ها برای کنکاش فلسفی انتخاب شده و در سمت فلسفه نیز موضوع فهم و همچنین اخلاق برای این پژوهش در نظر گرفته شده است. با این حال باید توجه داشت که نسبت روایت و فهم و اهمیت اخلاقی روایت موضوعاتی بسیار وابسته و نزدیک به هم هستند. به این دلیل که یاری‌رسانی روایت به فهم به فهم از خویشتن منجر می‌گردد و فهم از خویشتن، هویت و وجود منضم به آن بنا به سنت هرمنوتیک فلسفی، پای دیگری و در نهایت اخلاق را به میان می‌کشد و به این ترتیب روایت نه تنها برای فهم و شناخت بلکه برای بنیان اخلاق نیز اهمیت فراوانی پیدا می‌کند.

با این همه، روایت بجز آنکه می‌تواند از راه تخیل یاری‌رسان بنیان اخلاق و به‌ویژه قاعده‌ی زرین باشد، در دیدگاه‌های تازه از اخلاق هنجاری در مفهوم «اخلاق روایت» نیز نقش ایفا می‌کند. به این معنا که روایت علاوه‌بر نقش‌های پیشین به نوعی از اخلاق هنجاری و معطوف به اصول و بایدها و نبایدهای اخلاقی تبدیل می‌شود و به این ترتیب راهنمایی رفتار را عهده‌دار می‌شود. در چنین سطحی، تقریرهای گوناگونی از نقش روایت مطرح گردیده است؛ از جمله روایت به‌عنوان مکمل اصول اخلاقی، همچون بنیان آن‌ها و حتی جایگزین این اصول. اما در هر صورت باید اذعان کرد که روایت می‌تواند نقشی چشم‌گیر در زیست اخلاقی ما ایفا کند.

فهرست منابع

- ارسطو (۱۳۸۵). *اخلاق نیکوماخوس*. ترجم، محمد حسن لطفی. چاپ دوم. تهران: طرح نو.
- اسکیلز، اوله مارتین. (۱۳۹۷). *درآمدی به فلسفه و ادبیات*. ترجمه‌ی ابوالفضل توکلی شان‌دیز. چاپ دوم. تهران: نشر بوکا.
- بارت، رولان. (۱۳۹۵). *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*. ترجمه‌ی محمد راغب. چاپ دوم. تهران: رخداد نو.
- تولان، مایکل. (۱۳۸۶). *روایت‌شناسی، درآمدی زبان‌شناختی- انتقادی*. ترجمه‌ی سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. چاپ اول. تهران: سمت.
- داونهاور، برنارد؛ پلاور، دیوید. (۱۳۹۴). *پل ریکور*. ترجمه‌ی ابوالفضل توکلی شان‌دیز. چاپ اول، تهران: ققنوس.
- دباغ، سروش. (۱۳۸۸). *درس‌گفتارهایی در فلسفه اخلاق*. چاپ اول، تهران: صراط.
- علیا، مسعود. (۱۳۸۸). *کشف دیگری همراه با لویناس*. چاپ اول، تهران: نشر نی.
- گنسلر، هری جی. (۱۳۸۷). *درآمدی جدید به فلسفه‌ی اخلاق*، ترجمه‌ی حمیده بحرینی و ویراسته‌ی مصطفی ملکیان. چاپ دوم. تهران: نشر آسمان خیال.
- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۵). *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه‌ی محمد نبوی، چاپ دوم، تهران: نشر آگه.
- مک‌این‌تایر، السدیر. (۱۳۹۰). *در پی فضیلت*. ترجمه‌ی حمید شهریاری و محمدعلی شمالی. چاپ اول، تهران: سمت.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۹۴). *حدیث آرزومندی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت*. چاپ سوم، تهران: نگاه معاصر.
- منوچهری، عباس. (۱۳۸۱). *هرمنوتیک، دانش و رهایی*. چاپ اول. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی و نشر بقعه.
- هالینگ دیل، ر.ج. (۱۳۸۴). *تاریخ فلسفه غرب*. ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ. چاپ پنجم. تهران: انتشارات ققنوس.
- هرمن، دیوید. (۱۳۹۳). *عناصر بنیادین در نظریه‌های روایت*. ترجمه‌ی حسین صافی. چاپ اول. تهران: نشر نی.

- Abbot, H. Porter. (2002). *The Cambridge Introduction to Narrative*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bal, Mieke. (2009). *Narratology: Introduction to the Theory of Narrative*. Third edition, Toronto: University of Totonto Press.
- Becker, Lawrence C. & Becker, Charlotte B. (2001). *Encyclopedia of Ethics*, London and New York: Routledge.
- Carden, Stephen. (2006). *Virtue Ethics: Dewey and MacIntyre*. First edition. New York: Continuum International Publishing Group.
- Culler, Jonathan. (2000). *Barthes: A Very Short Introduction*. New York: Oxford University Press.
- Danto, Arthur C. (1985). *Narration and Knowledge*. Columbia University Press.
- Danto, Arthur C. (Sep. 1984). "Philosophy as/and/of Literature", *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, Vol. 58, No. 1.
- Eldridge, Richard. (1989). *On Moral Personhood: Philosophy, literature, Criticism, and Self-Understanding*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Fludernik, Monika. (1996). *Towards a Natural Narratology*. London & New York: Routledge, 1996.
- Herman, David. (2007). *The Cambridge Companion to Narrative*. First edition, Cambridge: Cambridge University Press.
- Herman, David; Jahn, Manfred & Ryan, Marie-Laure. (2005). *Routledge Encyclopedia of Narrative Theory*. New York: Routledge.
- Kemp, Peter. (2002). *Narrative Ethics and Moral Law in Ricoeur*. London and New York: Routledge.
- Mink, Louis. (1987). "Narrative Form as a Cognitive Instrument", *Historical Understanding*, eds. B. Fay, E. O. Golob, and R. T.Vann, Ithaca: Cornell University Press.
- Nünning, Ansgar, (2003). *Narratology and the Narrative*, in *What is Narratology?*, Eds. Tom Kindt and Hans-Harald Müller, first edition, Berlin/New York: Walter de Gruyter GmbH & Co. KG, 2003.
- Putnam, Hilary. (1978). *Meaning and the Moral Science*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Ricoeur, Paul. (1991). "Narrative Identity", In: David Wood, ed. *On Paul Ricoeur: Narrative and Interpretation*. London and New York: Routledge.
- Ricoeur, Paul. (1992). *Oneself as Another (Soi-même comme un autre)*. Trans. Kathleen Blamey, Chicago: University of Chicago Press [1990]
- Ricoeur, Paul (2003). "Life in Quest of Narrative", in *On Paul Ricoeur Narrative and Interpretation*, David Wood, ed. London and New York: Routledge.
- Ryan, Marie-Laure. (2007). *Toward a definition of narrative*. In, *The Cambridge Companion to Narrative*, Eds. David Herman. First edition. Cambridge: Cambridge University Press.

Scholes, Robert; Phelan, James & Kellogg, Robert. (2006). *The Nature of Narrative*. Oxford: Oxford University Press.

Treanor, Brian. (2010). *A Passion for the Possible*. Fordham University Press.

White, Hayden. (1987). *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation*. Baltimore and London: The John Hopkins University Press.